

# همه حق دارند با خودشان خلوت کنند

جمال الدین اکرمی

کتاب تشویقی شعر کودک و نوجوان، وزارت  
ارشاد، سال ۱۳۸۰  
(به همراه کتاب «پیاده‌رو»، سروده بیوک ملکی)



- نام کتاب: پر از پرنده‌ها
- سروده: پروانه پارسا (مهدیه نظری)
- تصویرگر: محمدعلی بنی‌اسدی
- ناشر: سروش (صدا و سیما)
- تهران: ۱۳۷۸، ۲۷ ص

نخستین شعر این مجموعه، گفت و گویی درونی است بین شاعر، درخت سپیدار و مادر بزرگ. گفت و گوی شاعر با درخت سپیدار، در گذر از بوران‌های بر فگر زمستانی و در شرایطی شکل می‌گیرد که خطر آن می‌رود که درخت سپیدار از خواب زمستانی‌اش برنخیزد؛ هم‌چنان که مادر بزرگ...

دعا کن سپیدار بیرم  
دعا کن زمستان  
نگیرد تو را از درختان باغ...  
رها کن  
دل و دست خود را  
رها کن  
دعا کن  
برای خودت  
و مادر بزرگم  
دعا کن

شاعر با تداعی شباهت‌های درخت سپیدار و مادر بزرگ و نوعی طباق شعری میان احتمال سفر این دو، به بیان حس‌های ژرف و درونی خود می‌پردازد. شروع شعر، اگرچه با توصیف همراه است، این توصیف از رگ‌های حسی شاعر عبور کرده و با شخصیت سپیدار و مادر بزرگ یکی شده است. تعامل بین طبیعت و انسان، بین درخت سپیدار و مادر بزرگ، تعاملی است که با پایان‌بندی مناسبی همراه شده است. عنوان‌بندی شعر، به صورت «... و مادر بزرگ» نیز ادامه گفت و گو و ناتمام ماندن این حس را تداعی می‌کند که نوعی جلوه ویژه شعری به‌شمار می‌رود.

شعر دوم کتاب، یعنی «بازی بهار»، از درخشان‌ترین شعرهای مجموعه است. درون‌مایه غنی و شاعرانه این شعر، از تغزلی سرشار برخوردار است. مضمون شعر، روی دوستی مترسک و پرنده‌ها دور می‌زند؛ دوستی درخشانی که از عنوان و تصویر روی جلد کتاب آغاز می‌شود و با بیان گنگ خطری که بر سر راه مترسک، به سبب این دوستی غریب نهفته، ادامه می‌یابد. مترسکی که قرار بوده پرنده‌ها را فراری دهد، آن چنان دل‌بسته‌آواز و حضور پرنده‌هاست که:

پرنده‌ها  
فقط پرنده‌ها  
به من نوید می‌دهند  
که من هنوز زنده‌ام...  
نگاه می‌کنم به آسمان  
که مثل من  
از انتظار خسته است  
منم:  
مترسکی که روی بازی بهار  
شرط بسته است.

کنتراست چشمگیر بین دوستی مترسک و به قولی، کلاغ ترسانک که ریشه‌هایی نرستی در خاک دارد و پرنده‌ها که ریشه‌های نادیدنی‌شان را در آسمان دنبال می‌کنند، کنتراستی عمیق و سرشار از نزدیکی است مترسک که شیفته قیل و قال و هیاهوی پرنده‌هاست، اعتقاد دارد:

... که من هنوز زنده‌ام  
و مثل هر درخت دیگری  
پر از پرنده‌ام

مترسک دوست دارد که درخت باشد؛ سبز و ریشه‌دار و پرنده‌ها روی شانه‌هایش آشیانه بسازند. او روی این بازی شرط بسته است؛ یعنی دل در گرو مهری سپرده که جانش را به خطر انداخته و این که اگر دشتبان سر برسد و دوستی بهاری او و پرنده‌ها را ببیند، جانش را از او خواهد گرفت. چنین تضادی، با نهایت آرزوی انسانی همراه است؛ آرزویی که شیفتگی تن سپردن به صلح، سبز شدن و پرنده شدن در آن موج می‌زند.

همه انسان‌ها این حق را دارند که با خودشان خلوت کنند و گاهی، لحظه‌های سرشار از عاطفه و احساس‌شان را به دست قاصدک‌های خیال بسپارند و با نیم‌نگاهی شورانگیز به نوازش انگشت باد به گیسوی گندم، به تماشای حضور خود روی شانه‌های خاک بنشینند. اما تنها هنرمند است که می‌تواند قلاب طلایی‌اش را به کار بگیرد و ماهی لحظه‌ها را از آب زلال و گذرای زندگی بیرون بکشد و صید زیبایی‌اش را به دیگران نشان دهد. در میانه چنین نمایش شکوهمندی، عاطفی‌ترین و حسی‌ترین نوع این حضور را در نگاه شاعران می‌توان یافت؛ نگاهی ساده و کوتاه، اما ژرف و به یادماندنی.

نگاه پروانه پارسا به شعر، سرشار از حسی عمیق و انسانی است. تلاش او بر آن است تا ناب‌ترین حس‌های شعری را به حیطه توانایی‌های عاطفی ادراک مخاطب خود بکشد. در مجموعه شعر «پر از پرنده‌ها»، با چنین تلاش ارزشمندی رو به رو می‌شویم؛ تلاشی که می‌توان آن را از منظر دو ویژگی خاصی که از آن بهره‌مند است، تحسین کرد. منظر اول، جسارت شاعر در دوری جستن از قالب مرسوم و زیبا، اما تکراری چارپاره و منظر دوم، گرایش به شکار حس‌هایی ناب و تازه در محدوده جغرافیای شعر. دو ویژگی برجسته‌ای که سال‌های زیادی است نوجوان ما در حیطه شعر، جست و جوی می‌کند؛ یعنی رویکرد به شعر، به منزله پل ارتباطی حسی با دنیای بزرگسالان و نه بازگشت الزامی به انگاره‌های کودکی.

مجموعه شعر «پر از پرنده‌ها»، دربردارنده ۱۳ شعر برای نوجوانان است که از میان آن‌ها تنها ۴ شعر در قالب چارپاره سروده شده و بقیه از وزن آزاد نیمایی برخوردار است. این تمایل به دوری جستن از گونه‌های تکراری را می‌توان در کتاب‌های دیگری از این دست، هم‌چون «با اجازه بهار»، سروده آتوسا صالحی، «مهربان‌تر از نسیم»، سروده مهدی الماسی و «در پیاده‌رو»، سروده بیوک ملکی نیز دید. تلاش‌هایی که به شکل زنجیره‌ای به یکدیگر متصل‌اند و به فرایندی کاوشگرانه در پاسخ‌گویی به نیازهای مخاطب نوجوان تبدیل شده است. فرایندی که به بزرگ‌جویی‌های نوجوان پاسخ می‌دهد و گرایش شدید حسی و عاطفی آن‌ها را به شعر سپهری، فروغ و شاملو تداعی می‌کند.



تا آسمان را

نقش زمین کردند

بیان استعاری نقش زمین شدن آسمان، از طراوت شاعرانه‌ای برخوردار است؛ چیزی در همان مایه‌های حضور خیس و مرطوب باران بر بند رختی چرک. در شعر «نشانی جدید»، شاعر این بار از کنار خاطرات مادر بزرگ می‌گذرد و به سایه‌های پدر بزرگ سفر کرده دل می‌بندد. هجاهای کشیده شعر، وزنی سنگین و سوگواری می‌سازد و درونمایه مرگ پدر بزرگ را تداعی می‌کند. شعر «آرزوهای روشن»، نخستین شعر اجتماعی این مجموعه است و در قالب چارپاره سروده شده. در این جا نیز زبان سالم شعر، به خوانش روان آن کمک می‌کند و تعابیر شاعرانه، جای خوبی در شعر پیدا کرده است و ترکیب‌های استعاری در سراسر آن به چشم می‌خورد:

عاقبت من بزرگ خواهیم شد  
توی این کوچه‌های خاک آلود  
عاقبت دست کوچک من هم  
می‌رسد، می‌رسد به دامن رود...

شبهات وزنی این شعر با شعرهای فروغ، نوعی اشتراک حسی را تداعی می‌کند. حس‌های درونی ژرفی که از شاعری به شاعر دیگر و از نسل گذشته، به نسل‌های آینده منتقل می‌شد. در شعر فروغ می‌خوانیم:

کاربرد زبان ساده و بدون اجبار و همراهی آن با قافیه‌هایی جاافتاده و باطراوت، از حسی شاعرانه برخوردار است و این که مترسکی بی‌هویت، با حضور پرنده‌ها و درخت‌ها به شوق زندگی فراخوانده شود. تأکید شاعر بر اوج بیان حسی، در پایان شعر و تجسم از جان‌مایه گذاشتن مترسک برای این دوستی، تصویری زیبا از وفاداری و مهرورزی را به نمایش می‌گذارد. زبان، بدون حشو و زوائد واژگانی به کار گرفته شده، ارتباط شعر به اختلال کشیده نشده و نیز وزن به تصنع، خود را به شعر تحمیل نکرده است.

عنصر مسلط این شعر «نوع نگاه» شاعر به مضمون‌های موردعلاقه نوجوانان است. او عناصر بزرگسال را به اجبار و نیاز شخصی، به شعر نوجوان نمی‌کشاند و رفتار شاعر با زبان، رفتاری احترام‌آمیز و سالم است. ویژگی برجسته این شعرها و شعرهای مجموعه «در پیاده» را باید در پایان‌بندی‌های درخشان و تأمل در رویدادهایی کوچک، ولی عمیق و شاعرانه جست و جو کرد.

طبیعت راه یافته در شعر خانم پارسا، طبیعتی است که از زمین برخاسته و در جان شیدای آدمی نفوذ کرده است و به نوعی حالت‌پذیری انسانی و اکسپرسیون عاطفی تبدیل شده.

شعر سوم، شبیه ترانه - بازی‌های کودکانه‌ای است که از زبان پرندگان نقل می‌شود. موسیقی جذاب شعر، هم‌چنان از جریان متعادلی در خوانش شعر برخوردار است و آن جا که شعر در دست‌اندازی خواستنی، تغییر وزن می‌دهد و واژه‌ها شکسته می‌شود، مخاطب ناگهان حضور قطره‌های خیس و درشت باران را روی پیشانی گرمش احساس می‌کند:

امروز  
بر بند رختی چرک  
یک  
دو  
سه تا گنجشک  
با جیک جیک خود  
انگار می‌گفتند:  
«بارون  
بارون»

بند رخت چرک، پیشانی‌اش را زیر باران گرفته است و با جیک جیک گنجشک‌ها هم‌سخن می‌شود و دست آخر:

تا عصر  
بر بند رختی خیس  
یک  
دو سه تا گنجشک...

بند رختی که با جاندارپنداری شاعرانه و «دوش» گرفتن زیر انگشتانه‌های «بارون»، دیگر چرک نیست. و هنوز این گنجشک‌ها هستند که بازیگوشانه، زیر قطره‌های درشت بال و پر می‌زنند و با سرودن آواز «بارون» و پر می‌زنند و با سرودن آواز «بارون» سبب می‌شوند که:

برتاب بی‌تابی  
آن قدر چرخیدند





باریدن  
بلور باران.

طبیعت شکل گرفته در این شعر، با طراوت  
است و رنگ باران را می‌توان بر شانه‌های خاکش دید:

تمام شیشه‌های آسمان  
به رعد و برق کوچکی  
شکسته می‌شود  
و خرده شیشه‌های آن  
به روی خاک تشنه برق می‌زند

عناصر موجود در شعر، به تمامی در ارتباط با یکدیگر مطرح شده و ارزش یافته‌اند و استعاره‌های پنهان در شعر در قد و اندازه مناسب نوجوان شکل گرفته. در شعر «خداحافظ» نیز از قالب چارپاره استفاده شده. اگرچه برخی تعابیر و درونمایه آن تکراری به نظر می‌رسد، ترکیب‌ها و تأویل‌های تازه‌ای در شعر به چشم می‌خورد که می‌تواند مفاهیم اجتماعی گسترده‌ای داشته باشد.

در شعر «دورتر از دور دست» نیز ساختار آهنگین شعر، با دلپره واژگانی نه چندان تازه، مخاطب نوجوان را به پریدن و دورتر شدن فرامی‌خواند. دلشوره‌های شاعرانه، از مجموعه حوادثی که دست و سنگ آن را می‌آفریند:

دور شو  
دورتر از دور دست  
دورتر از دست و سنگ  
پر بزن  
دورتر از ماندن و بی‌حادثه پر پر شدن...

در شعر «هزار پاره خاطره»، کاربرد درخشان آهنگ شعر، در ایجاد حسرت و دریغ از نوع حس‌های دریافت شده کودکان، به خوبی قابل درک است. چیزی که به عنوان نمونه، از درونمایه آهنگین و پر حسرت این شعر حافظ دریافت می‌شود: دیدی ای دل که غم یار دگر باره چه کرد چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد؟! حسرت پنهان شاعر، در چنین ترکیبی، کاملاً حس‌پذیر و دریافتنی است:

شما که یادتان نمانده است  
شما که جنگ را ندیده‌اید  
شما که بچه بوده‌اید...

و گلایه‌های گریزناپذیر  
شاعر، از حس بازی گرفته  
نشدن در کارزار بزرگ‌ترها، در  
لایه‌های حسی شعر کاملاً  
حضور دارد:

و موشکی که کاغذی نبود  
و وحشیانه سوت می‌کشید...  
ولی کلاه و چفیه برادرم  
که روی جالباسی قدیمی اتاق مان  
در انتظار مانده است

نگاه تازه شاعر، به سرزمین‌های دور جنگ، گرچه نگاهی پر از  
دریغ و تمناست، اصراری به نمایش همیشگی انفجار مین‌ها و گلوله‌ها

عاقبت خط چاده پایان یافت  
من رسیدم زره غبارآلود  
نگه‌م پیش‌تر ز من می‌تاخت  
بر لبانم سلام گرمی بود

و این بازتاب علاقه عاطفی نوجوانان، به وزن‌های ساده و سنگینی است که با نوعی حس‌آمیزی همراه شده و بار اندوه، حسرت و دل‌تنگی را بر شانه‌های واژگان و موسیقی جاری در شعر نشانده است.

«آرزوهای روشن»، با تداعی شعر «افق‌های روشن» احمد شاملو، از همان امید و آرزویی آکنده است که در شعر شاملو دیده می‌شود:

گرچه حالا زمانه تاریک است  
می‌نشینم به پای آینده  
آرزوهای روشنی دارم  
نقشه‌هایی برای آینده

امید به آینده که از تسلط اندوه شعر کاسته و به آرمان‌های انسانی نزدیک شده، روزنه‌ای است که شاعر به نوجوان می‌بخشد: به ویژه در زمانه‌ای که تاریک است و آرزوهای روشن در میانه تاریکی، خطر گم‌شدگی و ناپیدایی را به همراه دارد. در شعر «رشته خیال» که باز هم از شعرهای خوب مجموعه به شمار می‌رود، با قالب‌بندی انگاره‌هایی رو به رو هستیم که از ایماژهای خاص خود انباشته شده:

گیر می‌کند دلم  
روی شاخه‌های آسمان  
لا به لای ابرها  
روی قوس یک کمان...

نخ بادبادک اندوه رها می‌شود و نوجوان دل‌تنگ را با خود به ابرها می‌کشاند و بعد:

بند را که می‌کشم  
بادبادک دلم رها نمی‌شود،  
ولی  
رشته خیال من  
باز پاره می‌شود

در این شعر نیز با پایان‌بندی خوبی رو به رو هستیم که از عناصر مجازی آکنده است و مفهوم در آن، به جایگاه خوبی دست یافته.

در شعر «تاب من»، با مفهوم همیشگی مرگ رو به رو هستیم، اما بیان مرگ‌اندیشی شاعر، ویژگی‌های هستی‌شناسانه و رفتار زبانی خود را دارد؛ یعنی سادگی و آهنگینی. این شعر، چندمین رویکرد به مفهوم مرگ در این مجموعه است: یعنی در شعرهای «... و مادر بزرگ»، «نشانی جدید»، «هزار پاره خاطره» و «خداحافظ». اما مرگ‌اندیشی شاعر حسی و گذرا است و چندان تلخ نمی‌نماید و بیشتر با نوعی درخواست و بازی موسیقایی توأم شده:

رفت پدر تا خدا  
بند دلم پاره شد...

استفاده از استعاره «پاره شدن بند دل» که به نوعی جدایی و گسست اشاره دارد، مفهومی است که برای نوجوانان، از زبان شعر شنیدنی‌تر است. در این شعر نیز با پایان‌بندی خوبی رو به رو می‌شویم. ارتباط آسمان و زمین نیز به نوعی تداعی مرگ و زندگی است و نخ نازک رابطه، از همان بار عاطفی محکمی برخوردار است که نوجوان و انسان‌های مورد علاقه‌اش را به هم پیوند می‌دهد. چنین گسستی، ناشی از واقعیتی تلخ، اما پذیرفتنی است که حس عمیق آن در ذهن کودک و نوجوان، به چالشی پایان‌ناپذیر تبدیل می‌شود.

شعر «نقشه عبور» که باز هم در قالب چار پاره سروده شده، چندان از قوت شعرهای پیشین برخوردار نیست. نوع نگاه طرح شده در شعر تا اندازه‌ای تکراری و قالب‌بندی شده است. در شعر «هدیه»، با استعاره شکستن شیشه‌های آسمان رو به رو می‌شویم؛ استعاره‌ای که پیش از این، در مجموعه شعر «شیشه‌های آسمان» اسدالله شعبانی دیده شده، اما مفهوم برخاسته از آن، مفهومی تازه است:





اجساد قربانیان را به خاک سپردیم...  
جنگ تمام شده است  
و ما به یاد می‌آوریم دست‌هایمان را  
که در اعماق تاریکی  
در هم گره شده بود...

مجموعه‌ای از گریه‌های عروسک و پرواز موشک  
کاغذی، در شعر خانم پارسا، با درهم گره شدن دست‌های  
کودکی در میان زیرزمین‌های تاریک و جنگزده، حس‌های  
مشترکی را بیان می‌کند که با زبان گلایه‌هایی ساده و  
کودکانه، سرشار از رنج و دردی است که بزرگ‌ترها از  
خاطر برده‌اند.

و آخرین شعر مجموعه، به نام «طلوع بهاری»،  
نوستالژی دیگری است در یادآوری روزهای انقلاب؛  
شعری که چندان با بافت شعرهای دیگر مجموعه،  
همخوان و همراه نیست. شاعر کوشیده است تا  
رویدادهای شاعرانه را با تجربه‌های بیان شده بزرگ‌ترها  
دنبال کند. در نتیجه، تعبیر و واژگان استفاده شده، با تکرار  
کلیدواژه‌هایی چون انقلاب، ایمان، مهربانی و طلوع  
بهاری طراوت و تازگی شعر را از آن گرفته و به نوعی  
شعر تبدیلش کرده است.

در مجموع، می‌توان این مجموعه شعر را با توجه به  
ارزش‌گذاری آن به سلیقه و خواسته‌های نوجوانان،  
مجموعه‌ای بسیار موفق دانست؛ به ویژه به دلیل تازگی  
در برخی مضمون‌ها و رویکردی خلاقانه به جایگاه شعر  
معاصر و قالب‌های وزن آزاد در شعر.

### نگاهی به تصویرهای کتاب

محمدعلی بنی‌اسدی، تصویرگری است که زبان  
تصویری شعر را می‌شناسد و بارها در گیر و دار ترجمه آزاد  
و مستقل ایماژ شعر به ایماژ تصویر، از گذرگاه خط و رنگ  
خیال عبور کرده است. تصویرهای این کتاب، به دوران  
کلاژ بنی‌اسدی در تصویرگری شعر برمی‌گردد؛ دورانی که  
از کتاب «دست‌ها و سوزن‌ها» آغاز شده و در کتاب «پر از  
پرنده‌ام»، به هويت مستقل و قابل توجهی دست یافته.

تصویرهای کتاب، مجموعه‌ای از کلاژهای رنگی است  
که خیال‌های پرننگ و فضاهای تو در توی شعر را در  
آینه‌های متقاطع آن، به بازی گرفته است؛ بازی خوشایندی که با تکرار چهره‌های  
کلاژ شده کودکان، لایه لای لوزی بادبادک‌ها و دریچه گشوده آینه‌ها ادامه یافته.  
در تصویرهایی که بنی‌اسدی، برای شعرهای «رشته خیال» و «تاب من»  
تدارک دیده، تسلط فرم و ترکیب‌بندی بهتری به چشم می‌خورد تا تصویر  
شعرهای «بارون» یا «بازی بهار». در بسیاری از این تصویرها تزاخم رنگ، بیشتر  
از هارمونی و هم‌نواپی رنگ‌ها دیده می‌شود. کنتراست رنگ‌های سرد و گرم یا  
تیره و روشن و استفاده از حضور رنگ‌های ابری و خیال‌انگیز، چندان مورد توجه  
تصویرگر قرار نگرفته و زمینه‌های تصویری باز هم بیشتر به کارناوال نوارهای  
رنگی نزدیک‌تر است تا زمینه‌ای برای گسترش خیال و حس‌پذیری شاعرانه. و  
در پایان، شتاب‌زدگی آشکار در تصویرگری کتاب، نکته‌ای نیست که از چشم‌ها  
پنهان بماند؛ هرچند شور و شیدایی موجود در شعرها، کم و بیش در برخی از  
تصویرها تکرار شده و حس‌پذیری آن را مضاعف کرده است.

ندارد. نگاه شاعر به جنگ، نگاهی کودکانه، فردی و درونگراست، نه نگاه  
اجتماعی در موشکافی رویداد جنگ و تلخی‌های ناگزیر آن:

اگرچه بچه بوده‌ایم

اگرچه یک تفنگ هم ندیده‌ایم

ولی صدای گریه شبانه عروسکم...

چنین درونمایه‌ای، از خاطرات نسلی نه‌چندان دور حکایت دارد که زیرپای  
پله‌های تاریک شبانه و زیر سایه‌های آژیر قرمز پناه می‌جوید. نسلی که با لرزش  
تند انفجارها از تخت به زیر افتاده و دچار لکت زبانی تاریخی شده. حافظ  
موسوی، شاعر معاصر، خاطرات روزهای جنگ را با زبانی نزدیک به زبان پروانه  
پارسا، این چنین تعریف می‌کند:

... صدای انفجار دوباره بلند شد

ما یکدیگر را در آغوش کشیدیم

مرگ از ما دور شده بود

از تاریکی بیرون آمدیم

لباس‌هایمان خاکی بود